

توفان شن

مهدی فاموری

(با مقدمه‌ی: یوسفعلی میرشاک)



سرشناسه: قاموری، مهدی، ۱۳۵۹

عنوان و پدیدآور: توفان شن / مهدی قاموری؛ با مقدمه یوسفعلی میرشکاک

مشخصات نشر: یاسوج، فاطمیه، ۱۳۹۲

مشخصات ظاهری: ۱۴۶ صفحه

شابک: ۷-۲۷-۵۸۰۶-۹۶۴-۹۷۸

وضعیت فهرست‌نویسی: فیا

موضوع: شعر فارسی، قرن ۱۴

شناسه افزوده: میرشکاک، یوسفعلی، ۱۳۳۸، مقدمه‌نویس

رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۲ ت۹ ۱۶۸۳ الف / PIR ۸۱۵۹

رده‌بندی دیوبی: ۸۶۲ / ۸۶۱

شماره کتاب‌شناسی ملی: ۳۱۲۸۹۷۵



به نام خدا

مهدی فاموری شاعر است، اما نه از آن گروه شاعران که گرفتار «اشتغال به لفظ» اند و در روزگار ما بسیار. عالم فاموری عالم معنا و معرفت است و تعلق شاعر به این عالم، با دفتر نخست وی آشکار شده و احتمالا تا واپسین دفتر استمرار خواهد داشت. شاعری که دل در گرو یافت‌ها و دریافت‌های معنوی و باطنی دارند، غالبا از توجه به ظاهر الفاظ و عبارات و ابرام در معماری شعر، پرهیز می‌کنند، زیرا حتی در بدو خوشآمد و بدآمد مخاطب عام نیستند. گویی تعلق بنیادین وجود آنها نه شعر و شاعری، بلکه به بردن به حقایق متعال است و برآشفته از دیر به دنیا آمدن و از همزبانی و همراهی و همدلی با همگنان خود - سرآمدان طریقت و حقیقت - محروم شدن، شعر را از سر و می‌کنند. این جان‌های دردمند نه پروای نام و آوازه دارند نه حسرت جاودانه شدن یا کلام؛ غریبند و چون عوارض غربت خود را تاب نمی‌آورند، گاهی بارقه‌ای از احوال و مواجهید خود را در کسوت شعر متجلی می‌کنند تا با دیگر غریبان همزبانی کرده باشند. آیا در این معنا تردیدی هست که روزگار ما در سراسر جهان، روزگار غربت اهل تفکر است؟

فاموری علاوه بر درد غربت، بار دردی دیگر را نیز بر دوش جان دارد. بار طلب عدالت و دادخواهی. آیا میان غربت و دادخواهی نسبتی هست؟ بی‌گمان هست و بیش از آنچه در تصور می‌گنجد. دادخواهی است که موجب غربت می‌شود. کدام سالک غریب است که دادخواه نباشد؟ شاید تسلسل همین غربت و دادخواهی است که باعث می‌شود گاهی چند ساحت مختلف از شعر گسسته و پیوسته (نیمایی و عروضی و سپید) در این دفتر با یکدیگر بیامیزند و چند صدای مختلف از یک حنجره برخیزند.

یکی دیگر از ویژگی‌های شعر و شاعر این دفتر، شوریدگی و برانگیختگی است. بی‌گمان اگر شاعر در روزگار آن سپری شده به‌سر می‌برد، دفتر و دیوان وی از اوزان رقصان و عبارات تپنده مالا مال بود. البته این شوریدگی و برانگیختگی در اشعار بی‌وزن فاموری نیز به چشم می‌خورد:

تو را دوست می‌دارم و آدمی

داستانی است که جهل و جنون را

مکرر می‌کند.

با این وجود، ناقد پنهان در وجود من، گاه دریغ می‌خورد که ای کاش فاموری، همسنگ با التفات به جهان معنا و درد و حکمت و معرفت، به الفاظ و عبارات نیز التفات داشت و حقوق ظاهر و صورت کلام را رعایت می‌کرد تا یکایک آثار وی به توانمندی و تصرف برخی قطعات کوتاه وی می‌شد:

تیغ تیز نگاه خونریز

خون شب‌های خاطرم را ریخت

نه همین بود کار او کشتن

نفس را کشت و روح را انگیخت

اما آشکار است که فاموری هرجا وزن و گفت و صوت را مانع و مزاحم می‌بیند، آنها را برهم می‌زند و راه خود را دنبال می‌کند، زیرا بر وی مخاطب ندارد؛ حال آنکه همولایتی معیار شعر و شاعری است. آیا شگفت نیست که در دو قدمی حافظ، شاعری پر وی مخاطب نداشته باشد؟ فاموری شاعری است که هرگاه اوج می‌گیرد، فرود را فراموش می‌کند. از همین رو هرگاه زبان و بیان در برابر حال و هوای وی مقاومت نشان می‌دهند، آنها را قربانی می‌کند. اینگونه شاعران خود مخاطب خویشند؛ هم از این رو، رخنه کردن در زبان را، حتی اگر ناصواب باشد.